

من "ماهی ات" را بردم به "آسمان" و "آسمان" را تاریخی کردم و فوق "هجو" قرار دادم

سید احمد فرید (مثلاً)

[بسم الله الرحمن الرحيم] اوّل يك توضیحی ضرورتاً باید [بدهم]. شخصی در مورد این ادوار تاریخی ، که من اختراع کرده ام ، سؤال کرده که اگر "آدم" متعلق به پریروز است پس "ناندرتال ها" و "دایناسورها" متعلق به کدام دوره تاریخی [هستند] ؟ این سؤال اصلاً مصداق بارز رفتن به طرف طامه الکبری است. کسی هم که این را پرسیده بی شک یهودی بوده. حالا من بخواهم این را برای [شما] بگویم خیلی طول می کشد ، شما هم که چیزی نمی فهمید. و من متشکرم که این همه جمعیت آمده. معذالک من دوره ای را برای محکم کاری به آن پنج تا اضافه [می کنم]. و با اینکه ناندرتال ها موجودات بسیار کوچک ذره بینی بوده اند و اصلاً بود و نبودشان فرقی نمی کرده ، و دایناسور هم اصلاً وجود نداشته و اگر هم داشته یونانی و فراماسون بوده ، معهدا آنها را در آن دوره تاریخی که همین حالا دارم اختراع می کنم قرار [می دهم] ، یعنی : پس پریروز .

من از پریروز می آیم . ای کاش پس پریروز هم بودم تا توی ذهن این دایناسورها می زدم که حالا اینقدر برای من تشویش اذهان عمومی نکنند. ولی برای شما افسوس که زود آمده ام و حواله تاریخی ام دارد باطل می شود ، والا بیشتر از اینها شما را آگاه [می نمودم]. اما من که [سید] احمد فرید هستم ، با اینکه از پریروز می آیم ولی تا امروز تملق هیچکس را نگفته [ام]. قبل از انقلاب وجودم در خدمت شاه و سلطنت بود ، حالا هم در خدمت جمهوری اسلامی و امام خمینی . و یک پیغام کوچکی دارم برای امام خمینی . سید احمد فرید از هیچکس واهمه ندارد و تملق نمی گوید اما ای امام عزیز ، اگر تو امام عصر هستی بگو . بگو تا من از همین جا که خیلی متشکرم این همه جمعیت آمده ، اعلام کنم که پس فردا دو روز جلو افتاده و همین امروز است . که لااقل حواله تاریخی من هم باطل نشود

اخیراً کتابی خواندم که اصل آن به زبان فلاماندی دری بود و یک مترجم بسیار خوب انگلیسی ، آن را به فرانسه ترجمه [کرده بود]. من دیدم که چرا به زبان مادری آن را نخوانم ؛ این بود که ترجمه عربی آن را خواندم . اسم کتاب بود : " البزْبُز القندی " . آقا شاهکار بود ؛ بی نظیر بود . من نیم قرن مطالعه معارف اسلامی و غربی [کرده ام] ، اما هنوز به چنین کتاب پُر مَغ- [زی] بر نخورد [ه بودم]. نویسنده کتاب که خود

از نوادگان بزرگ قندی است ، آنچنان در شخصیت پردازی استاد است که نگو . الشنگول ، المنگول و الحُبه العنب ، بچه های البزیز القندی هستند که یک گُرگِ غریزه بی ناموس قصد تناول آنها را دارد . البته مترجم کمی بی راهه رفته و الحُبه العنب را " الحبه الانگور " ترجمه کرده و در واقع با این کار کمی به سمت طامه الکبری رفته [است] . ولی من از همین جا اعلام می کنم که " الحبه العنب " صحیح است . زیرا در میان آدمهای کتاب - که از قضا همگی بُز هستند به جز آن گُرگِ غریزه که شغال است - همین الحبه العنب ، بیشتر از همه عاشق انگور است . پس " حَب " غلط است ای یهودی ، ای ماسون ؛ حَب مخصوص توست که هر روز صبح با چایی بالا بیندازی . و " حُب " درست است . حالا من می دانم که هر چه هم که [بگویم] شما چیزی نمی فهمید ولی خب چکار کنم ، وظیفه فلسفی و حواله تاریخی ام به من می گوید که اینها را برای شما توضیح [بدهم] بلکه کمی از غریزدگی شما کم کنم و شما را با علم الاسماء آشنا کنم . زیرا از اول مشروطه کسی که خود آگاهی پیدا کرده من هستم [نه شما] . بنابراین [:] انگور در اصل بوده است " انگور " ؛ و انگور بوده است " انبور " . و از آنجا که ، به قول دوست عزیز ، زبان پدیده ای پویا و زنده است و هر روزه در حال تغییر ، پس در اثر کثرت استعمال در تناول و محاوره ، الف انگور به "ع" تبدیل شده و شده : "عنبور" . بعد هم در اثر فرسایش فقط "عنب" آن باقی [مانده است] . در نتیجه انگور همان عنب است . و من اولین کسی هستم که با دلایل مستند به شما ثابت کردم که ریشه این دو کلمه یکی است . هستند کسانی که سالها رفته اند به ریشه کلمات ولی نتوانسته اند بشناسند . لکن اینطور نباشد که هر کس بیاید بگوید من ریشه ، من ریشه [شناسم ، شناسم] . همه می دانند که من با خشونت مخالفم اما اینها را باید زیر شکنجه گشت ؛ تا درس عبرتی هم برای گذشتگان باشد .

اما یک نفر هم در مورد طامه الکبری سؤال کرده که من حالا این را [توضیح] می دهم : این کلمه که خداوند در قرآن از آن نام برده ، از دو واژه " طامت " و " کبری " درست شده است . " طامت " در اصل انگلیسی است که از آنجا به عربی و از آنجا به کلام خداوند راه پیدا کرده . از این انگلیسیهای بی ناموس هر چه بگوئید برمی آید . بله ، طامت در اصل بوده است : Tomato . که برخی به آن Potato هم میگویند که هیچ فرقی نمی کند و هر دو یکی [هستند] . این کلمه به فرانسوی می شود : la Tomato . فرانسوی اصولاً راحت ترین زبان دنیاست ؛ هر واژه انگلیسی و یا لاتین و یا حتی فارسی و عربی و غیره را یک La اولش بگذارید ، می شود فرانسوی . این را من بیش از هشتاد سال قبل ، وقتی که در یکی از روستاهای اطراف یزد ، کلاس فرانسه می رفتم فهمیدم . بعد از آن هم چهار سال تمام در فرانسه بودم . چهار سال خودش یک عُمر [است] شماها نمی فهمید . و چون فرانسوی ، به آن روشی که گفتم ، زبان خیلی آسانی بود ، من تمام فلسفه فرانسه را خواندم . ژان پل سارتر را من خوب خواندم و دور انداختم .

چون این آقا اصلاً فرانسه بلد نبوده ؛ نوشته هایش سرتاسر غلط است ؛ آنوقت ادعا هم میکرده که فرانسوی است . دروغ گفته، این ماسون غربزده یونانی بوده .

معدالکک ، می گفتم که طامت در اصل همان Tomato و همان Potato و همان la Tomato [می باشد]. اما جالب اینکه جمع طامت می شود "طامات" ؛ و حتی شما هم که هیچی نمی فهمید اگر کمی دقت کنید می بینید که "طامات" همان "داماد" است که کاملاً فارسی است . و باز به علت پویا بودن زبان ، "طامت" در فارسی شده است "گوجه" ؛ که به لهجه خراسانی به آن "گُرجه" می گویند ؛ که به آلمانی می شود die Grosse ، که همان George است به انگلیسی و نام شخصی است که در زمانهای خیلی [دور] گُرجه می فروخته . بعدها که انگلیسی های غربزده ماسونی ، هند را تصرف کردند و زبانشان را دخول کردند به هندی ها ، از آنجا که حرف G خیلی اوقات صدای "ج" می دهد ، پس هندی ها به گوجه گفتند: "گوجه" . و حتی آن را وارد زبان سانسکریت هم کردند . این را فیلسوف بزرگ هند ، "راج کاپور" هم در یکی از کتابهایش [تأیید] کرده است. اما یک مطلب خیلی جالب اینکه "گوجه" ، ریشه در ذن ژاپنی دارد ؛ و بوده است: Jujitsu . که بعدها پیشرفت کرد و شد "جودو" ، که در توکیو ، پایتخت ژاپن ، خیلی طرفدار [داشت] . اما این ژاپنی های چشم تنگ خودشان هم نمیدانند که این کلمه اصلاً فارسی است . حتی نام پایتخت کشورشان هم فارسی است ؛ "توکیو" یعنی : "تو چه کسی را ؟" و با بی شرمی حتی فیلمی هم ساخته اند به اسم : Tokyo Monagatary ؟ یعنی : موناگاتاری ، تو چه کسی را ؟

بنابراین ، "طامت" همان "داماد" و همان Tomato و همان "گوجه" و همان "گُرجه" و همان George و همان "گوجه" و همان "جودو" است . که تازه همین "گوجه" را مردم شیرین لهجه افغانستان می گویند : "بادمجان" .

خُب ، این همه حرف زدم تازه نصف کلمه "طامه الکبری" را [گفتم] . انشاءالله نصفه دیگرش را که مهمتر از نصفه اول است در جلسه بعدی [توضیح] می دهم . حالا هم همگی بفرمایید بیرون ، آب انار مهمان آن آقا ؛ که من خیلی دوستش دارم چون خیلی از من تعریف [کرده است] .
والسلام [علیکم و رحمه الله و برکاته]

بهر روز روزبهران